

فوکو را فراموش کن

ژان بودریار

بودریار را فراموش کن

گفت و گوی سیلور لوترنژه با
ژان بودریار

ترجمه‌ی پیام یزدانجو



فهرست

- یادداشت مترجم ۷
- برای ویراست دوم ۹
- فوکو را فراموش کن (ژان بودریار) ۱۳
- بودریار را فراموش کن (گفت‌وگوی سیلور لوترنزه با ژان بودریار) ۶۱
- بخش اول ۶۳
- بخش دوم ۷۵
- بخش سوم ۸۷
- بخش چهارم ۹۹
- بخش پنجم ۱۱۳
- کتاب‌شناسی فارسی ۱۲۴
- نمایه‌ی نام‌ها ۱۲۷

نوشتار فوکو نوشتار کاملی است که در روند متن خویش شرح فراخوری از انگاشت‌های خود به دست می‌دهد: از یک سو، مارییچ توان‌مند زایایی که دیگر معماری مستبدانه‌ی نبوده بل انشعابی تودرتو، پیچش و چرخشی بی‌آغاز (یا که بی‌فرجام)، است که هرچه گسترده‌تر و راسخ‌تر در حال واگشایی است؛ اما از سوی دیگر، جریانِ قدرتِ شاخه‌شاخه‌ی است که از سرتاسر شبکه‌ی متخلخل امور اجتماعی، ذهنی، و شبکه‌ی تن‌ها بیرون تراویده، به‌گونه‌ی ناپیدا در حال تنظیم فن‌آوری‌های قدرت است (جایی که روابط قدرت و فریبندگی – séduction – به‌شکلی ناگشودنی در هم تنیده‌اند). و این همه را می‌توان به‌صورت سراسر در گفتمان فوکو (که یک گفتمان قدرت نیز هست) یافت؛ گفتمانی که در کل فضایی که خود گشوده جریان یافته، آن فضا را پرورده، و از خود می‌آکند. کوچک‌ترین وصف‌ها به باریک‌ترین شکاف‌های معنا راه می‌برند؛ بندها و فصل‌ها در مارییچ‌ها تاب می‌خورند؛ یک شاهکار مرکززدایی که گشایش فضاهای

تازه (فضاهای قدرت، و فضا‌های گفتمان) را ممکن می‌سازد، فضا‌هایی که بی‌درنگ با سرریزی دقیق نوشتار فوکو فرا پوشیده می‌شوند. نه خلئی هست، نه پنداری، و نه واگستی، آنچه هست عینیتی سیال است، نوشتاری غیرخطی، مداری، و بی‌عیب و نقص. معنا هرگز از گفته‌ها تخطی نمی‌کند؛ گيجی و گنگی در کار نیست، و با این همه این معنا هرگز در متنی فراخ‌تر از خود جریان نمی‌یابد: فن بیانی هم در کار نیست.

کوتاه سخن این که، گفتمان فوکو آینه‌ی قدرت‌هایی است که خود وصف می‌کند. در این آینه است که توان و فریبایی آن گفتمان جای می‌گیرد، و نه هرگز در «حقیقت‌نمایی» آن، که تنها ترجیح‌بند گفتمان او است: این روال‌های حقیقت به کلی بی‌اهمیت اند، زیرا گفتمان فوکو نیز حقیقی‌تر از هر گفتمان دیگری نیست. نه، توان و فریبایی گفتمان فوکو در تحلیلی است که پیچ‌وتاب‌های ظریف موضوع گفتمان‌اش را واگشوده، با دقتی ملموس و ماهرانه تشریح‌اش می‌کنند: فریبایی توان تحلیل را می‌پرورد و زبان توان‌های تازه‌ی عرضه می‌کند. عمل‌کرد اسطوره نیز این‌گونه است، و البته همان اثربخشی نمادینی را دارد که لوی - استروس تشریح کرده. از این رو، گفتمان فوکو نه یک گفتمان حقیقت، که گفتمانی اسطوره‌ی در اکیدترین وجه این واژه است، و من قلباً بر این باور ام که خود نیز توهمی در باب جلوه‌ی حقیقتی که نمایش داده ندارد. وانگهی، این همان چیزی است که کسانی که پا جای پای فوکو می‌گذارند و درست از کنار این آرایش اسطوره‌ی می‌گذرند تا به حقیقت، و نه چیزی جز حقیقت، برسند آن را در نیافته‌اند.

اما نفس کمال این تقویم تحلیلی قدرت آزارنده است. نکته‌ی هست - نکته‌ی ضمنی، گویی در برابر‌نمای نوشتاری که زیباتر از آن است که راست باشد - این که اگر در نهایت ممکن باشد که با چنان فهم قاطعی از

قدرت (pouvoir)، میل جنسی (sexulité)، تن / بدن (corps)، و انضباط (discipline)، حتا در ظرافت‌مندانه‌ترین استحاله‌های این مفاهیم، سخن گفت، از یک نظر از آن رو است که این همه، این جا و اکنون، از بین رفته‌اند. و فوکو فقط از آن رو می‌تواند چنان تصویر تحسین‌برانگیزی ترسیم کند که در محدوده‌ی یک دوران کار می‌کند (شاید «عصر کلاسیک» ی که خود می‌توانست آخرین دایناسور غول‌آسای اش باشد)، دورانی که اکنون به کل در حال اضمحلال است. چنین آرایشی، البته پیش از به چشم آوردن اوضاع اش، چشم‌گیرترین هنر‌نمایی‌های تحلیلی را نمایش می‌دهد. آپولینر می‌گفت: «از زمانه که حرف می‌زنم به این خاطر است که آن زمانه دیگر گذشته است.» و اگر فوکو این‌گونه در باب قدرت داد سخن می‌دهد (و، البته نباید از یاد برد، با تعبیری واقعی و عینی که انکساراتِ چندشاخه را فرو پوشانده و با این همه دیدگاه عینی ما در آن باره را به پرسش نمی‌کشند - قدرتی که سراسر در هم شکسته، با این همه در اصل واقعیت اش تشکیکی نمی‌شود) آیا تنها از آن رو است که قدرت مرده است؟ فقط این نیست که تعیین جایگاه قدرت به خاطر واپاشی اش ناممکن شده، مسأله این است که قدرت صاف و ساده چنان مضمحل گردیده که به هر رو از کف ما می‌گریزد، قدرت از راه بازگونی و الغا مضمحل شده، یا از ره گذر وانمایی (simulation) حادواقعی (hyperréal) شده است (که می‌دانند؟). با این همه، اتفاقی در سطح قدرت افتاده، اتفاقی که فوکو نمی‌تواند آن را دیگر بار در دل تبارشناسی (généalogie) اش جسته و بیرون کشد: برای او امر سیاسی پایانی ندارد، و چیزی که هست تنها دگردیسی از شکل سیاست «استبدادی» است به شکل سیاست «انضباطی»، و در سطح فعلی به شکل سیاست «میکروسلولی»، بنا به همان روندی که در علوم فیزیک و زیست‌شناسی مطرح می‌شود. این می‌تواند موجد پیشرفتی